

بان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن بان  
ایوان مدائن را آینه عبرت دان  
یک ره ز ره دجله، مثل به مدائن کن  
وز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران  
خود دجله چنان گرد صد دجله خون کوینی  
کز گرمی خونا بش آتش چکد از مژگان  
بمی که لب دجله کف چون به دنان آرد  
کوینی ز تفت آتش لب آبله زد چندان  
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله  
خود آب شنیدی کاش کندش بریان  
بر دجله گرمی نونو وز دیده زکاتش ده  
کز چه لب دریا هست، از دجله زکات استان  
تا سلسله ایوان بکست مدائن را  
نیمی شود افسرده، نیمی شود آشدان  
تا سلسله ایوان بکست مدائن را  
تا بوی که به گوش دل پانخ شنوی ز ایوان  
دندان هر قصری پندی هدت نونو  
پند سر دندان بشنو ز بن دندان  
کوید که تو از خاکی، ما خاک تو ایم اکنون  
کامی دوسه برمانه واسگی دوسه هم بفسان

خاقانی شروانی